

«تپش» از شگرد جدید مجرمان سایبری برای سرکیسه کردن طعمه ها گزارش می دهد

کلاهبرداری با رسیدهای جعلی بانک



کلاهبردار جماعت، ذهن و مغز و فکرش هیچ وقت بیکار نیست. حتی اگر اسیر میله های زندان هم باشد، بازهم کلاه سر مردم می گذارد. این بار هم فکرشان را روی هم گذاشتند و حيله وکلک جدیدی سوار کردند و با آن سر خیلی ها کلاه گذاشتند. بلایی که سر مهسا آمد و به دلیل بی توجهی به هشدارهای بانکی، حسابی متضرر شد.

مهسا، سرپرست خانوار است و دو بچه قدونیم قد دارد. یکی دوساله و دیگری هفت ساله. شوهرش هم یک کارگر ساده بود که در بازار کار می کرد اما سال گذشته به کرونا مبتلا شد و بعد از یک هفته هم جان خود را از دست داد.

بعد از فوت مرد خانه، مهسا ماند و دو بچه کوچکش که حالا برای ادامه زندگی به او وابسته بودند. تا مدت ها به هر دری زد تا کاری پیدا کند اما هرچه گشت کمتر پیدا کرد و کم کم امیدش را برای پیدا کردن شغل از دست داد. یکی از روزها وقتی داشت با مترو به خانه برمی گشت، بغضش ناگهان ترکید. زنی که کنارش نشسته بود، با او صحبت کرد و وقتی متوجه ناراحتی مهسا شد به او گفت چون خودش با کسب و کار آنلاین توانسته خرج زندگی اش را تامین کند، او هم می تواند شانس خود را با آماده کردن سبزی خرد کرده و تهیه ترشی و خوراکی های خانگی امتحان کند. با این که مهسا تجربه ای نداشت اما صفحه ای باز کرد و کم کم و با کمک گرفتن از سایر فروشندگانی که در فضای مجازی صفحه داشتند و تولیدات خانگی شان را می فروختند، توانست اجناسش را بفروشد. به تدریج آن قدر مشتری پیدا کرد که نه تنها در فضای مجازی بلکه حتی در میان دروهمسایه و حتی مغازه دارهایی که اطراف خانه اش بودند، مشتری پیدا کرد.

بعد از آن زندگی مهسا روی غلتک افتاد و حال خودش و بچه هایش خوب بود اما آشنایی با یک فرد باعث شد تا بخشی از سرمایه اش را که با سختی جمع کرده بود، از دست دهد. روزی مرد جوانی با او تماس گرفت و گفت چون شرکتی که در آن کار می کند در کار واردات و صادرات است و اغلب مهمان خارجی دارد، از او می خواهد تا دسرهای پس از غذا تهیه کند. مهسا خوشحال از این پیشنهاد کاری نان و آبدار، آن را پذیرفت و با او قرارداد امضا کرد. هفته های اول همه چیز عالی بود و سفارش پشت سفارش بود که برای مهسا می آمد و او هم با مراجعه به سایت های خارجی، دسرها را با شکل و شمایل و طعم و مزه بهتری تهیه و در اختیار خریدارش قرار می داد.

روزگار بروفق مراد مهسا بود اما اتفاقی افتاد که زن جوان حتی آن

یک رسید بانکی تقلبی فرستاده و برای همین تحقیقات خود را در مورد پرونده مهسا آغاز کردند. مدت زیادی طول نکشید که متهم دستگیر و پس از انتقال به پلیس فتا به جرم خود اعتراف کرد.

کلاهبرداری با برنامه رسید ساز جعلی

شاید بسیاری از مردم با این نوع کلاهبرداری آشنایی نداشته و حتی عنوان آن هم به گوش شان نخورده باشد. برنامه رسید ساز، روشی است که با استفاده از آن می توان رسیدهای بانکی را جعل و در اختیار دیگران قرار داد. البته این جعل رسید به صورت کاغذ چاپی نیست و تقریباً شبیه رسیدهایی طراحی شده است که اپلیکیشن های مالی و بانکی در اختیار افراد قرار می دهند. افراد سودجو با انتخاب یکی از اپلیکیشن های مالی معتبر، یک رسید بانکی جعلی، شبیه رسید آپ تهیه کرده و آن را به عنوان پرداخت بانکی برای شما ارسال می کنند.

سرهنگ علی محمد رجبی، رئیس مرکز تشخیص و پیشگیری از جرایم سایبری پلیس فتا با هشدار به فروشندگان درباره این شگرد گفت: مجرمان سایبری هنگام خرید کالا از کسبه یا شهروندان که کالایی را در سایت های واسطه برای فروش ثبت کرده اند، با گرفتن شماره کارت بانکی فروشنده و با ادعای واریز وجه با گوشی یا تبلت و نشان دادن رسید واریز، کالا را از فروشنده دریافت می کنند، بدون این که وجهی به حساب بانکی آنان واریز کرده باشند. فروشگاه های اینستاگرامی یا تلگرامی که درگاه پرداخت بانکی ندارند و دریافت وجه را به هنگام تحویل کالا منوط کرده اند، بهترین سوژه برای مجرمان سایبری هستند، چرا که از برنامه های رسید ساز جعلی استفاده می کنند. وی ادامه داد: در فروشگاه ها افرادی که دستگاه کارتخوان بانکی دارند، حتماً از خریدار بخواهند وجه خرید را از طریق کارتخوان بانکی پرداخت کنند و افرادی که دستگاه کارتخوان بانکی ندارند، حتماً منتظر دریافت پیامک واریز وجه بمانند و تا زمانی که پیامک دریافت نکرده یا شخصاً از طریق همراه بانک یا روش های دیگر از دریافت وجه مطمئن نشده اند، کالایی را تحویل ندهند.

رجبی بابیان این که در حال حاضر تمام بانک ها برای راحتی و آگاهی مشتریان خود از تراکنش های بانکی، سیستم پیامکی دارند، افزود: فعال بودن پیامک بانکی مانعی برای این دست کلاهبرداری هاست اما مجرمان سایبری با ادعای این که پول واریز شده و بانک پول را نگه داشته و ظرف ۲۲ ساعت بعد واریز می شود، سعی دارند فروشنده را قانع کنند تا کالا را دریافت کنند.

را به خواب هم نمی دید. یک روز طبق همیشه سفارش تهیه دسر و برخی مخلفات را به صورت تلفنی از مرد جوان گرفت. سفارشی که این بار برخلاف دفعات قبل بسیار چشمگیر بود و پول زیادی را نصیب او می کرد. سفارش را تهیه کرد و سپس با مرد جوان تماس گرفت تا بیاید و سفارش را ببرد اما او گفت چون سرش شلوغ است نمی تواند بیاید و پولش را به صورت اینترنتی واریز می کند و تصویر رسید را برایش می فرستد.

مهسا هم به دلیل اعتمادی که به مرد جوان داشت، قبول کرد و رقم تهیه سفارش های او را برایش فرستاد. یک ساعت بعد، مرد جوان تصویری از پرداخت بانکی را برایش ارسال کرد. مهسا خوشحال از این واریز، عصر که شد دست بچه هایش را گرفت و باهم به پارک رفتند تا خوشحالی اش را با آنها تقسیم کند. شب وقتی داشتند به خانه برمی گشتند، تصمیم گرفت از دستگاه عابربانکی که در مسیرش بود، گردش حساب بگیرد. وقتی عملیات گرفتن گردش حساب و مانده حسابش را انجام داد، فکر کرد اشتباهی رخ داده. دوباره عملیات را انجام داد، اما نتیجه همان بود. سه میلیونی که مرد جوان مدعی بود به حساب مهسا ریخته به حسابش نیامده بود. با دستانی لرزان شماره او را گرفت، اما خاموش بود. چند بار دیگر هم شماره را گرفت اما بازهم خاموش بود. از شدت ناراحتی نمی دانست چه کند که ناگهان به یاد آن زنی افتاد که او را در مترو دیده و به او کمک کرده بود. شماره اش را گرفت و ماجرا را برای او تعریف کرد. زن میانسال که سال ها تجربه کسب و کار و فروش آنلاین داشت به او گفت ک آیا پیامک بانکی اش فعال است یا نه؟ مهسا به او پاسخ منفی داد و گفت شرایطی پیش نیامده بود که نیاز به پیامک بانکی داشته باشد. زن میانسال به مهسا گفت احتمال دارد از او کلاهبرداری شده باشد و برای همین بهتر است به پلیس فتا مراجعه کند. کارشناسان پلیس فتا وقتی کل ماجرا را از مهسا پرسیدند به او گفتند به احتمال زیاد، مرد جوان برایش



فروشگاه هایی که

دستگاه کارتخوان

بانکی دارند، از خریدار

بخواهند وجه خرید را از

طریق کارتخوان بانکی

پرداخت کنند و افرادی

که دستگاه کارتخوان

بانکی ندارند، منتظر

دریافت پیامک واریز

وجه بمانند



فوق العاده

در این ستون، حوادث گذشته را دوباره بازخوانی می کنیم. حوادثی بسیار قدیمی که فقط برخی افراد سن و سال دار آن را به یاد دارند و بازخوانی آن با همان ادبیات و نثر و نگارش قدیمی، برای ما و نسل قدیم بسیار جذاب و یادآور خاطرات آن زمان خواهد بود. در این شماره، جالب ترین حادثه ۱۲ آذر ۱۳۴۰ روزنامه اطلاعات را بررسی می کنیم.

زوجی که به خاطر کوتاهی قد از هم جدا می شوند

با پرونده های مختلف مربوط به اختلافات زناشویی که همه روزه از محلات مختلف تهران و از طریق کلانتری ها به دادسرای تهران می رسد، دیروز زن و شوهر کوتوله ای که قد آن ها بیش از یک متر و بیست سانت نبود و کارشان به نزاع و زد و خورد کشیده شده بود، به دادسرا آمده بودند. این زن و شوهر که خانم تاج و محمد نام داشتند، از طریق ژاندارمری وحیدیه به دنبال یک منازعه بر سر ندادن خرج روزانه کارشان بدادسرا کشیده شده بود.

خانم تاج می گفت من ۸ ماه است به عقد محمد درآمده ام و ۶ ماه است که او هیچ خرجی به من نداده است و به من می گوید باید کلفتی کنی و چون من حاضر نشده ام، می خواهد مرا طلاق دهد. محمد که فقط چند سانتیمتر از زن خود بلندتر بود می گفت، من باید خانم تاج را طلاق بدهم

این زن و شوهر کنار اتاق بازپرسی ایستاده بودند، چند نفر از مراجعین هم به تماشای آن دو مشغول بودند و می خواستند ببینند سرانجام کار این زن و شوهر جالب به کجا خواهد رسید. وقتی بازپرس به آنها، تکلیف سازش کرد، محمد حاضر نشد و گفت می خواهم خانم تاج را طلاق بدهم، برای این که تا امروز که به این سن رسیده ام، هنوز به کلانتری و دادسرا نیامده بودم، اما این زن سروکار مرا به دادسرا کشاند. بازپرس پس از تحقیق مقدماتی، با توجه به این که مساله طلاق مربوط به بازپرس نبود، از زن و شوهر تعهد گرفت که موقتاً باهم سازش کنند و سپس برای طلاق به محضر مراجعه کنند. درباره پرداخت مخارج روزانه، محمد گفت با آن که فقط ۵۰۰ ریال پول دارم، این پول را برای خرج ۵ روزه به زنم می دهم و خودم پیاده به خانه می روم به شرطی که از ادامه زندگی با او معاف شوم.

تا از دست او راحت شوم، زیرا او به من تکلیف می کند که او را به سینما ببرم و چون وضع مالی من اجازه این کار را نمی دهد و از من بهانه جویی می کند. از طرفی، چون من و خانم تاج قدمان کوتاه است، موقعی که من با او در خیابان راه می روم، موجب جلب توجه مردم می شود و از این رو خجالت می کشم در خیابان راه ببرم، زیرا همین امروز که برای شکایت به دادسرا می آمدم، بین راه، عده زیادی به تماشای من و او آمده بودند و من از این جهت ناراحتم و از این بابت نمی توانم با خانم تاج زندگی کنم. وقتی از خانم تاج پرسیدم چه شکایتی از شوهرت داری، گفت از شوهرم شکایت ندارم، ولی محمد هر چند روز یکبار مرا به طلاق تهدید می کند و من نمی توانم این کلمات را بشنوم. درباره خرج روزانه هم حرفی ندارم و حتی حاضرم کنیزی محمد را بکنم به شرطی که او فقط صحبت طلاق را نکند. در فاصله ای که

آذرماه
۱۳۴۰